

# نقدهایی بر دموکراسی (از دیدگاه اندیشمندان غرب)

بهرام اخوان کاظمی\*

## مقدمه

دموکراسی به عنوان یک اندیشه سیاسی و نیز نوعی مکانیسم و نظام اداره جامعه، از معدود مفاهیم سیاسی دیرپای فلسفه سیاسی بوده است و به ویژه در دو سده اخیر شاهد رونق و ترویج این فلسفه و نظام سیاسی می‌باشیم. این مفهوم به مثابه یکی از استوارترین و پابرجاترین مفاهیم سیاسی در عمر طولانی خویش، تحولات و فراز و نشیب‌های بسیار به خود دیده است ولی همچنان محل تعاطی افکار و الگوی ایده‌آل حداقل بخش وسیعی از مردم جهان است و به قاطعیت می‌توان گفت بشریت مدرن هنوز در استفاده از این مفهوم جنجال برانگیز و آرامش خیز، به اجماع نظر و توافق دست نیافته است. به قول «دیوید هلد»: «تاریخ اندیشه دموکراسی بفرنج و تاریخ دموکراسی‌ها گنج کننده است.» بسیاری بر این باورند که این مفهوم، مفهومی مبهم و واجد تناقضاتی چند است و نظام سیاسی مبتنی بر آن نیز دارای معایب متعددی است. گرچه اندیشمندانی مانند فوکویاما با فروپاشی شوروی و تضعیف ایدئولوژی‌های رقیب دموکراسی‌های لیبرالی، معتقدند که «لیبرال دموکراسی شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است.»

بسیاری از اندیشمندان غرب، دموکراسی را نظامی واجد معایب می‌دانند اما بر این باورند که در بین سایر نظام‌های سیاسی، این شکل از حکومت «کم‌عیب‌ترین» است و به همین دلیل می‌بایستی در تأسی بدان و آسیب‌شناسی در مورد آن اقدام نمود.

مقاله حاضر با تأکید بر وجود ابهام‌ها و تعارض‌ها و معایبی که در دموکراسی وجود دارد بر آن است که نمی‌توان



دموکراسی را به عنوان الگوی منحصر به فرد و نهایی نظام‌های سیاسی دانست و تفکرات و آراء اندیشمندان غرب موید این مطلب است که در این نوشتار تا جای ممکن بدانها استناد جسته‌ایم.

### مفهوم، مبانی و انواع دموکراسی

دموکراسی کلمه‌ای یونانی است و کاربرد اجتماعی و سیاسی آن به معنای «حاکمیت مردم» یا «حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری در امور همگانی» از نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد از آتن آغاز شد. دموکراسی یا حکومت مردم سالاری که در متون کلاسیک «حکومت مردم بر مردم، برای مردم» تعریف شده است؛ تلفیقی از دو لفظ یونانی «Demos» به معنای عامه مردم و «Kratos» به معنای قدرت، حکومت، اداره امور و حاکمیت می‌باشد که امروزه به نام حاکمیت یا آراء مردم از آن نام برده می‌شود. با وجود تعاریف متعدد در دموکراسی، در واقع مشارکت سیاسی شهروندان برای اتخاذ تصمیم، مفروض اساسی دموکراسی و تعریف آن است ولی عمده‌تاً سه اصل آزادی، برابری و مشارکت در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی را به عنوان مبانی دموکراسی ذکر می‌کنند و برخی هم این اصول را شامل سه اصل ۱- مشروعیت، ۲- برابری، ۳- آزادی و تبعات آن می‌دانند.

برخی در دیدگاهی گسترده‌تر اصول اساسی دموکراسی را این گونه تعبیر نموده‌اند: «نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم، آزادی افکار عمومی و انکاء حکومت به آن، وجود مکانیسم‌های مشخص برای ابراز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، تکثر و تعدد گروهها و منافع و ارزشهای اجتماعی، امکان بحث و گفتگوی عمومی و مبادله آزاد افکار درباره مسایل سیاسی و قوت جامعه مدنی، اصل نسبیّت اخلاقی و ارزشی، تساهل نسبت به عقاید مختلف و مخالف، برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت، امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرات گروهی، استقلال فوه قضاییه در راستای تأمین و تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروهها، تفکیک قوا یا استقلال حداقل سه قوه از یکدیگر و امکان ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود اپوزیسیون قانونی»<sup>(۱)</sup>

پیچیدگی، گسترده‌گی و مبهم بودن معنای دقیق

دموکراسی و اصول آن، مشکلاتی را نیز در تعیین انواع آن ایجاد نموده و باعث تقسیم‌بندی‌های متفاوت و متکثر از این اصطلاح شده است. برخی از اندیشمندان سیاسی مانند «دیوید هلد» مدل‌های دموکراسی را بر حسب کلاسیک یا مدرن و معاصر بودن و مستقیم یا غیر مستقیم بودن تقسیم‌بندی نموده‌اند<sup>(۲)</sup> که این مدل‌های اصلی دارای مدل‌های فرعی و تقسیمات جزئی‌تر می‌باشد.

### نقدهای افلاطون و ارسطو بر دموکراسی

افلاطون یکی از مشهورترین منتقدان دموکراسی است و رساله‌های وی از جمله آپولوژی یا دفاعیه، گریگاس، کریتون، جمهوری و قوانین واجد این معنا است. وی در مورد حکومت‌های غیر فاضله سخت‌ترین موضع را علیه دموکراسی گرفته است.

از دیدگاه افلاطون ایراد نخست به دموکراسی این است که سرنوشت جامعه را بازیچه هوس توده مردمی می‌نماید که عاطفی و متعصب و غیر فن سالارند.

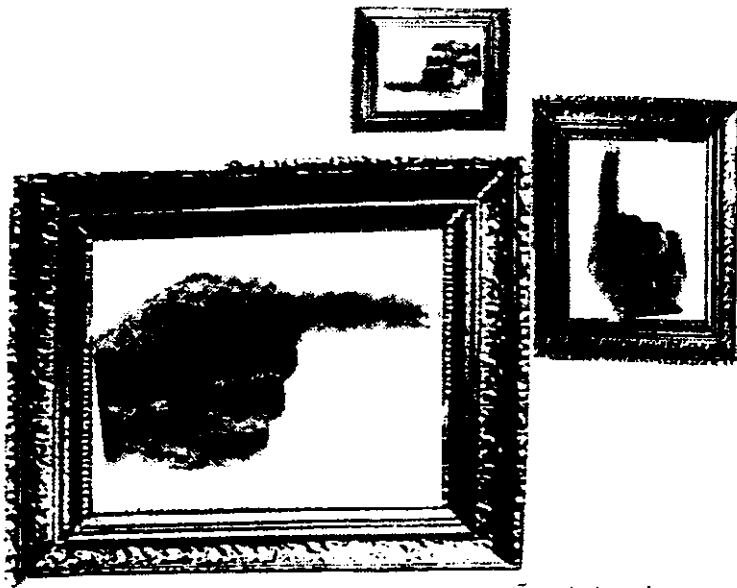
ایراد دوم آن است که در چنین جامعه‌ای که توده مردم بر آن غالبند، رهبران نیز تحت تأثیر و فشار آنها و برحسب ضرورت، دنباله رو توده گشته و از نقش رهبری اصلاحی خود غافل شده و فقط خرسندی توده‌ها را به هر قیمت لحاظ می‌نمایند که مایه تباهی اجتماعی است.

سومین ایراد افلاطون در مورد آزادی به عنوان جوهره دموکراسی است که به نظر او چنین آزادی بی حد و حصری بشدت یگانگی و وفاق اجتماعی را در هم می‌ریزد و نتیجه آن هرج و مرج و ستیزه اجتماعی و فردی است.

به اعتقاد مرحوم عنایت: «حقیقت آن است که نکات کلی ایرادهای افلاطون حتی در مورد دموکراسی‌های قرن بیستم همه راست در می‌آید و در گفت و گوهای مربوط به مسائل عمده دموکراسی‌ها، مانند سوءاستفاده توانگران از آزادی‌های سیاسی برای تشدید بهره‌کشی از محرومان و نادانی تهیدستان برای بهره‌برداری درست از حقوق قانونی خود و احتمال انحطاط دموکراسی و مسخ شدن آن به هرج و

۱- حسین بشیریه، «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های قرن بیستم، اندیشه‌های لیبرال - دموکراتیک»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مرداد و شهریور ۷۴، شماره‌های ۹۵-۹۶، ص ۴۱.

۲- ر.ک به: دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، (تهران، انتشارات روشنگران) چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۷.



◀ **دموکراسی در سه مفهوم متفاوت «حکومت اکثریت»، «حکومت قانون» و «تعداد گروه‌های قدرت» بکار رفته است. به عقیده برخی «میان این سه برداشت تعارضاتی وجود دارد که موجب ابهام در معنای دموکراسی شده و همین ابهام زمینه تعابیر گوناگون از دموکراسی در قرن بیستم را فراهم آورده است.»**

منطبق با «ایده آل» و تئوری دموکراسی باشد. این دسته پیشنهادهایی می‌کنند که متضمن راه‌حلی نیز هست.

مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که محققان متوالیاً و به تناوب، برخی موضوع اول و بعضی رویه دوم را اختیار کرده‌اند. ما در این بخش خصوصاً به تأمل درباره استدلالات مربوط به دسته اول می‌پردازیم:

اغلب منتقدین این گروه انسانهای سرشناسی هستند. به نظر آنان دموکراسی قلمرو تفرقه و تشتت و بی‌ثباتی و نیز عرصه دیکتاتوری اکثریت و باعث بی‌مایگی و کم‌استعدادی است. رژیم‌های مبتنی بر حزب‌بازی، وحدت ملی را ضایع می‌کند و یک نوع حالت جنگ داخلی به وجود می‌آورد که گاه این جا و گاه آن جا را به آتش می‌کشد. انتخابات و پارلمان بازی باعث می‌شود که افراد کم‌هوش میان مایه به قدرت برسند چون تعداد کسانی که در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند زیاد است بازی سیاسی خلاصه می‌شود در کشمکش افراد برای تأمین منافع شخصی و این امر خود سبب افزایش عوام فریبی می‌گردد که نتیجه‌اش فراموش شدن منافع عمومی است. در چنین صورتی، فرمانروایان و صاحب‌اختیاران و کارگزاران چون میل دارند انتخاب شوند قادر نخواهند بود طرح‌های دراز مدت ارائه دهند یا تصمیماتی بگیرند که در عین ضرورت، مخالف میل مردم است.

علاوه بر این، مسئولین منتخب مردم انواع و اقسام مطالبات منفی را تشویق می‌کنند در حالی که این گونه مطالبات با منافع عمومی تضاد دارد. کارگزاران منتخب مردم به زبان اکثریت توده صحبت می‌کنند و برای راضی نگاه

مرج و آماده شدن زمینه برای روی کار آمدن حکومت‌های خودکامه، هنوز طنین بسیاری از سخنان افلاطون را می‌توان شنید.<sup>(۱)</sup>

یکی از جالب توجه‌ترین گزارش‌های مربوط به دموکراسی باستان را می‌توان در کتاب سیاست ارسطو یافت، کتابی که به طور کلی، به هیچ وجه تأیید مستقیم نهادهای دموکراتیک نیست.<sup>(۲)</sup> مدخل بحث ارسطو درباره دموکراسی، بحث از انواع حکومت‌ها است؛ مثلاً، حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود «بولیتی» یا جمهوری نامیده می‌شود اما هرگاه این حکومت از راه راست بیرون افتد و زمامداران مصالح شخصی را بر منافع عمومی ترجیح دهند جمهوری به دموکراسی مبدل می‌شود. دموکراسی در اصطلاح او گذشته از حکومت اکثریت به معنای حکومت تهیدستان نیز هست. به اعتقاد وی حکومت، امری تخصصی است و باید کار کشورداری را به آگاهان حکومت سپرد و برای این منظور حق انتخاب فرمانروایان باید از آن دانایان باشد نه توده مردم.

ارسطو انواع متعددی برای حکومت دموکراسی برشمرد، لیکن شک نیست که به طور کلی مخالف دموکراسی است و اکثر انواع آن را جزء نظام‌های سیاسی بد و ناموجه بشمار می‌آورد و حتی بهترین نوع آن را دارای تعارض اصولی می‌داند. با این همه این اندیشمند کمتر از افلاطون به دموکراسی تاخته است و به علاوه اذعان دارد که داوری توده مردم درباره چگونگی مسائل سیاسی کشورشان درست‌تر از شیوه خودکامگی است.

#### انتقادات عمومی از دموکراسی

از دموکراسی دو دسته ایراد گرفته‌اند. انتقادات دسته اول راجع به اصل و اساس دموکراسی است. خرده‌گیران از این دست، ضد دموکراسی هستند، دسته دیگر برخلاف گروه اول می‌گویند که به ندرت می‌توان رژیم دموکراتیکی پیدا کرد که

۱ - حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، چاپ سوم (تهران، انتشارات دانشگاه

تهران، ۱۳۵۱) ص ۲۴.

۲ - هلد، پیشین، ص ۳۶.

داشتن آنها پست‌ترین غرایز ایشان را می‌ستایند. دموکراسی الزاماً به هرج و مرج و لذت‌جویی توده‌ها و یک مشت مساوات جویی مادی منجر می‌شود. مفهوم نفع عام به یک مفهوم مبتذل تبدیل می‌گردد و معلوم می‌شود که «قلمرو آزادی» چیزی جز قلمرو ماده و مقدار و کمیت نیست. «شارل مورا» می‌گوید: «دموکراسی آن چه را که مردم در ادوار پیش‌آفریده‌اند می‌بلعد. دیکتاتوری همه مردم و اختناق افکار، جایگزین حکومت یک فرد می‌گردد و ارتقاء رتبه آدم‌های کم استعداد همه ملت را به حسیض میان مایگی می‌کشاند.» کریستیان پرو می‌نویسد: «دموکراسی همه آدم‌ها را با هم برابر می‌کند و سطح فکر آنها را پایین می‌آورد، زیرا برابری تنزل فهم و شعور عمومی در ذات دموکراسی نهفته است. خلاصه اینکه اشخاص حقیر مجری قانون می‌شوند.»

برخی از اندیشمندان، خرده‌گیران دموکراسی را این‌گونه تقسیم کرده‌اند: نخست گروهی که با دموکراسی از اصل مخالفند. اینان بر آنند که این شکل از حکومت ناتوان‌ترین نوع حکومت است و دسته‌بندی‌ها در آن، ثبات کشور را تهدید می‌کند؛ مسائل پیچیده اداره دولت در بحث‌های عوامانه، ساده می‌شود، تصمیم‌گیری‌های مهم با ریاکاری انجام یا کنار گذاشته می‌شود و مسائل مهم به اجزاء کوچکی تجزیه می‌شوند که عامه فهم باشند و اکثریت رأی دهندگان آن را بپذیرند.

دومین گروه خرده‌گیرانند که به اصول دموکراسی باور دارند و معتقدند این اصول را نمی‌توان تنها در بهنه سیاسی محدود نگاه داشت و به این اصول چنانکه باید دست نمی‌توان یافت مگر آنکه حوزه برابری حقوق برای همه شهروندان از حوزه سیاسی و قضایی به حوزه اقتصادی کشیده شود. بدون این حقوق، دموکراسی در بالاترین حد ناقص می‌ماند و در بدترین حالت فریبی است (دموکراسی صوری) که واقعیت را، که حکومت طبقاتی است می‌پوشاند.

### مبهم بودن ماهیت و مبانی دموکراسی

همان‌طور که در مباحث پیشین اشاره شد یکی از معایب بزرگ دموکراسی، ابهام در تار و بود، اصول و مبانی و ماهیت آن است. تنوع و تکثر انواع دموکراسی‌ها مانع ایجاد وحدت نظر در بسیاری از اساسی‌ترین مفاهیم این اصطلاح گردیده و بعضاً به تعارض‌های موجود در آن دامن زده است. به عنوان نمونه گفته می‌شود که دموکراسی در سه مفهوم متفاوت «حکومت اکثریت»، «حکومت قانون» و «تعداد گروه‌های قدرت» بکار رفته است. به عقیده برخی «میان این

سه برداشت تعارضاتی وجود دارد که موجب ابهام در معنای دموکراسی شده و همین ابهام زمینه تعابیر گوناگون از دموکراسی در قرن بیستم را فراهم آورده است.»<sup>(۱)</sup>

«دموکراسی مفهومی پیچیده و چند بُعدی است و ابهامی که در معنای آن وجود دارد، ناشی از تأکیدی است که صاحب‌نظران و هواداران دموکراسی بر وجوه خاصی از آن می‌کنند ... این که حکومت‌های گوناگون خود را دموکراتیک می‌خوانند به دلایلی چندان شگفت‌آور نیست. نخست این که سنت اندیشه دموکراتیک بسیار گسترده و مشحون از اندیشه‌های متفاوت و حتی متعارض درباره مبانی پیدایش دولت، نهاد انسان، کار ویژه‌های حکومت و غیره است.»<sup>(۲)</sup>

در توضیح ابهام دموکراسی مثال زیر روشن‌کننده است: مثلاً، «حکومت به وسیله مردم» شاید مفهومی عاری از ابهام به نظر آید، اما ظواهر همیشه گمراه‌کننده‌اند و تاریخ اندیشه دموکراسی پیچیده و حاکی از دریافت‌های متضاد است. عرصه‌های عدم توافق بسیار گسترده است و در واقع هر یک از اجزاء عبارت فوق، دشواری‌های مربوط به تعریف را به همراه دارد. «اندرو وینسنت» در این باره می‌نویسد: «مشکل دیگر اندیشه حاکمیت مردم این است که چه کسی یا کسانی به عنوان مردم به حساب می‌آیند. چنین کسانی بر حسب نظریه اراده عمومی، کل مردم هستند. اما ممکن است مجموعه‌ای از نمایندگان و یا رأی دهندگان به عنوان مردم تلقی می‌شوند. البته در طی یک قرن و نیم قرن گذشته رأی دهندگان یا افراد حایز شرایط رأی دادن در حال تحول و تغییر بوده‌اند. به عبارت دیگر تعریف مردم پیوسته در حال دگرگونی بوده است.»<sup>(۳)</sup>

باید پرسید واژه‌های «حکومت»، «حکومت به وسیله مردم» و «مردم» به چه معنا است؟ اگر از ابهامات موجود در واژه «مردم» آغاز کنیم این سوالها قابل طرحند:

- چه کسانی را باید «مردم» قلمداد کرد؟
- چه نوع مشارکتی برای آنها در نظر گرفته شده است؟
- شرایط مفروض برای هدایت به مشارکت کدامند؟

۱ - حسین بشیریه، «اندیشه‌های لیبرال دموکراتیک»، اطلاعات سیاسی اقتصادی،

شماره ۹۵-۹۶، مرداد و شهریور ۷۴، ص ۴۱.

۲ - همان، ص ۴۲.

۳ - اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه دکتر حسین بشیریه، (تهران، نشر

نی، ۱۳۷۱) ص ۱۷۱.

آیا انگیزه‌ها و ضدانگیزه‌ها، یا هزینه‌ها و منافع مشارکت می‌تواند برابر باشد؟

واژه «حکومت» مسائل بسیاری از این قبیل را برمی‌انگیزد:

- حوزه حکومت را تا چه اندازه گسترده یا محدود می‌توان در نظر گرفت؟ عرصه مناسب برای فعالیت دموکراتیک را چگونه می‌توان تعیین کرد؟

- اگر «حکومت» مفهوم «سیاسی» را در خود جای می‌دهد، منظور از آن چیست؟ آیا به مفهوم نظم و قانون است! مناسبات میان ایالت‌هاست؟ اقتصاد است؟ عرصه داخلی یا خصوصی است؟

- آیا عبارت «حکومت به وسیله»، متضمن اجبار در اطاعت است؟

- آیا فرامین «مردم» باید اطاعت شود؟ جای اجبار به اطاعت و حق اختلاف عقیده کجاست؟

- برای کسانی که آشکارا و فعالانه در زمره «مشارکت‌کنندگان» قرار ندارند چه ساز و کاری در نظر گرفته شده است؟

- دموکراسی‌ها تحت چه شرایطی حق دارند علیه گروهی از مردم، یا کسانی که خارج از دایره حکومت مشروع قرار دارند به زور متوسل شوند - البته اگر قائل به وجود چنین شرایطی باشیم -؟

عرصه‌های عدم توافق به همین جا ختم نمی‌شود. زیرا از یونان باستان تا اروپای معاصر و آمریکای شمالی نیز در زمینه شرایط یا پیش‌نیازهای موفقیت «حکومت بوسیله مردم» عقاید اساساً متفاوتی ابراز شده است. به عنوان مثال، آیا مردم باید قبل از آن‌که دمکرات شوند سواد بیاموزند؟ آیا برای حفظ دموکراسی، حد معینی از ثروت اجتماعی ضرورت دارد؟ آیا در شرایط جنگ یا وضع اضطراری ملی می‌توان دموکراسی را حفظ کرد؟ اینها و انبوه مسائل دیگر حاکی از آن است که معنی دموکراسی هنوز تثبیت نشده و احتمالاً هیچگاه تثبیت نخواهد شد.

کوشش به منظور محدود کردن معنای «مردم» به گروه‌های معینی از آنها، از قبیل صاحبان دارایی، سفیدپوستان، مردان تحصیل کرده، صاحبان مشاغل و مهارت‌های ویژه، بزرگسالان و فقط مردان، سابقه‌ای دیرینه دارد. همچنین درباره آنچه «حکومت» به وسیله «مردم» قلمداد می‌شوند، در قالب دریافت‌ها و مباحث گوناگون،

داستان‌سرایی می‌شود.<sup>(۱)</sup>

## تعارض بین اصل آزادی و اصل برابر

یکی از مهمترین تعارض‌هایی که در فلسفه سیاسی غرب و اندیشه و نظام دموکراسی مطرح بوده و هست، تعارض بین دو اصل آزادی و برابری است که دو اصل از سه اصل مشترک دموکراسی‌هاست. تبیین این تعارض بسیار ساده و از این قرار است که اگر همه مردم برابر شمرده شوند، آزادی آنها به خطر خواهد افتاد زیرا ایجاد برابری محتاج مداخله دولت در زندگی افراد و تحدید آزادی‌های (منفی) آنهاست و اگر همه مردم آزاد گذارده شوند خواه ناخواه برابری افراد به خطر می‌افتد زیرا عموم افراد بواسطه اختلاف‌هایی که در ثروت و قدرت و امثالهم دارند پس از مدت کوتاهی سعی در برتری جویی نسبت به سایرین می‌نمایند. بهرحال اکثر اندیشمندان متفق القولند که این دو غایت عظیم دموکراسی، به طور کامل قابل جمع باهم نبوده و تا حدود زیادی با یکدیگر متنافر دارند.

در قرن بیستم، بیشتر لیبرال‌های راست‌گرا مانند فریدریش هایک، رابرت نوزیک و میلتون فریدمن، برابری را مخل آزادی و غیر قابل جمع با آن می‌دانند و سخن گفتن از «عدالت اجتماعی» در جامعه مرکب از افراد آزاد را موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسانها می‌شمارند. از سوی دیگر، اغلب لیبرال‌های چپ مانند هارولد لاسکی، آ. اچ. تاوونی و جان دیویی، منکر وجود تعارض میان آزادی و برابری هستند و هر دو را از اجزاء یک آرمان وسیع‌تر و دیرپاب‌تر می‌شمارند و یا رشته‌های پیوندی میان آن دو جستجو می‌کنند. برخی از نظریه‌پردازان لیبرال معاصر نیز از برابری در آزادی و آزادی‌های افراد برابر سخن می‌گویند.

از دو مفهوم آزادی و برابری، دموکراسی بیشتر با رجوع به مفهوم برابری تعریف شده است؛ هر چند بنا به ادعا بهترین نظام سیاسی برای تحقق آزادی نیز به شمار می‌رود. یکی از مشکلات ارتباط میان برابری با دموکراسی (و بالتبع با آزادی) در این است که اگر برابری را اساسی‌ترین ارزش دموکراسی بدانیم و اگر برابری دارای معنای مختلفی (مانند برابر حقوقی، برابری اقتصادی، برابری سیاسی) باشد در آن صورت دموکراسی نیز با معانی مختلفی ظاهر می‌شود. به علاوه، مفهوم دموکراسی از این نظر در طی زمان پویایی و تحول یافته و می‌یابد و روابط بین برابری با دموکراسی و

آزادی بفرنج‌تر می‌شود.

برخی از نظریه‌پردازان معاصر چون نتوانسته‌اند وضعیت بفرنج میان آزادی و برابری را حل نمایند؛ آن دو را اجزای ذاتی دموکراسی به شمار نیاورده‌اند. ژوزف شومپتر از این دسته است: «آزادی و برابری که جزء تجزیه‌ناپذیر تعاریف قدیم و [جدید] دموکراسی بوده است، از لحاظ ذاتی اجزای ذاتی تعریف کلمه دموکراسی نیست، هر قدر هم این دو عنصر یعنی آزادی و برابری آرمان‌های قابل تقدیر باشند»<sup>(۱)</sup>

برخی از اندیشمندان دموکراسی برای فرار از تعارض همگرایی آزاد و برابری، همایش این دو عنصر اصلی را مربوط به دموکراسی‌های قدیمی و در عرصه نظری دانسته‌اند.

کلاسیک را تهدید می‌کند که از خطر استبداد اکثریت کمتر نیست و در حقیقت موجب تحولی در معنای دموکراسی شده است. واقعیت اقتصاد سرمایه داری بی‌شک در عمل محدودیت‌هایی بر حق مشارکت سیاسی ایجاد کرده و می‌کند. گرچه در دموکراسی‌های امروزی حق رأی بلاشرط شده و حق انتخاب احزاب سیاسی مختلف وجود دارد، لیکن چنین حقوقی ضامن «برابری فرصت‌های» عملی در مشارکت اجتماعی و سیاسی نبوده است. متغیرهای گوناگونی چون سطوح مختلف درآمد، آموزش شهرنشینی، حاشیه‌نشینی و غیره در میزان مشارکت سیاسی و نابرابری آن در بین عموم مردم مؤثر بوده است.

### انتقادهای وارد بر رژیم نمایندگی

بیشترین انتقادات حقوقی از دموکراسی از «رژیم

◀ **دموکراسی نه به معنی برابری انسانها، نه به معنی برابری ثروت و نه به معنای همسانی وضع و حال مردم است، بلکه بر مبنای برابری صوری شهروندان در مقابل قانون و فرصت یکسان آنان برای دستیابی به مناصب دولتی استوار گردیده است.**



### صوری بودن اصل برابری در دموکراسی

گفته شد که اصل برابری یکی از سه اصل مشترک دموکراسی‌ها بوده و می‌باشد اما آنچه واقعاً در این شیوه حکومتی پذیرفته شد مساوات اسمی بود که در زیر لوای آن بر بسیاری از نابرابری‌های واقعی در جامعه سرپوش گذاشته شد و برابری در دموکراسی به برابری در شانس و فرصت محدود گردید.

به عبارت دیگر، دموکراسی نه به معنی برابری انسانها، نه به معنی برابری ثروت و نه به معنای همسانی وضع و حال مردم است، بلکه بر مبنای برابری صوری شهروندان در مقابل قانون و فرصت یکسان آنان برای دستیابی به مناصب دولتی استوار گردیده و الزاماً برابری‌هایی بوجود می‌آورد که در همه جوامع تحول یافته شرط توسعه و ضرورت وجودی آنهاست. هدف دموکراسی، ایجاد فرصت برای برابر شدن افراد نیست بلکه کارش این است که فرصت برابر به آدمها بدهد تا نابرابر باشند!

### محدودیت‌ها و موانع مشارکت سیاسی برابر در

### دموکراسی لیبرال

در قرن بیستم خطرات تازه‌ای مفهوم دموکراسی

نمایندگی» به عمل آمده است. این انتقادات بسیار گسترده است و نمی‌توان به همه آنها اشاره کرد. مثلاً ناقدین می‌گویند رژیم نمایندگی و آزادی در دموکراسی فقط محدود به زمان انتخاب نمایندگان می‌شود و پس از انتخابات، مردم به کناری گذاشته می‌شوند. به گفته میخلز: «رأی دهنده همراه رأی، حاکمیت و حقوق سیاسی خود را به داخل صندوق می‌اندازد و نمایندگی چیزی جز قبولانندن اراده خود به عنوان اراده جمع نیست.» براین مبنا هیچوقت منتخبین، نماینده واقعی رأی دهندگان نیستند و در حقیقت رژیم نمایندگی یک توهم حقوقی بیش نیست و اساساً دو طرف قراردادی وجود ندارد که بتوان صحبت از یک قرارداد اجتماعی با مبنای حقوقی به میان آورد. در اغلب موارد، رأی دهندگان به تعبیر «جیوان سارتوری»: «نمی‌دانند که چرا و به چه چیزی رأی می‌دهند و معمولاً آراء اکثریت نارسایی از رأی دهندگان پیروز می‌شود

۱ - آلن دوتونا، «ژرف اندیشی در مفهوم دموکراسی»، ترجمه دکتر بزرگ نادرزاده،

که در واقع تنها اقلیتی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد»<sup>(۱)</sup> از دیگر معایب رژیم نمایندگی آن است که در انتخابات مبتنی بر اکثریت، قوت و شدت عقاید ابراز شده منعکس نمی‌شود. رأی انتخاب کننده میانه‌رو و معتدل برابر است با رأی انتخاب کننده مصمم و انتخاب کننده متعهد و مبارز. عیب دیگر آن است که گاهی رأی دهنده به فرد مرجح خود رأی نمی‌دهد بلکه علیه کسی که بیشتر از او نفرت دارد رأی می‌دهد.

### تضاد بین اراده همگانی و آزادی‌های فردی

منتقدین دموکراسی معتقدند که یکی از تضادهای اصولی در دموکراسی، تضاد بین اراده همگانی (دموکراسی) و آزادی‌های فردی و اجتماعی است.

اغلب اتفاق می‌افتد که دو مفهوم آزادی و دموکراسی یکی انگاشته شده و بدون توجه به معانی حقیقی کاملاً متفاوتشان، به جای هم استعمال می‌شوند. بعضی از متفکران چون روسو و اغلب سوسیالیست‌ها به پیروی از این فیلسوف فرانسوی، آزادی را تنها در چارچوب یک دموکراسی واقعی میسر می‌دانند. در حالی که از دیدگاه فیلسوفان آزادیخواه، دموکراسی و آزادی دو مفهوم متفاوت و در بعضی موارد احیاناً متضاد است. از نظر هایک نقطه تلاقی آزادی و دموکراسی اینجاست که در نظام آزاد همه در برابر قانون برابرند، این برابری خواه ناخواه به این درخواست دموکراتیک منجر می‌شود که همه به تساوی، خواهان مشارکت در ایجاد قوانین باشند. اما مسأله اساسی برای طرفداران آزادی عبارتست از محدود کردن قدرت جبری هر حکومتی، چه دموکراتیک چه غیر آن؛ در حالی که دموکرات‌های دکماتیک تنها یک محدودیت برای حکومت قائلند و آن عقیده جاری اکثریت است. هایک می‌نویسد: «تفاوت بین این دو آرمان (آزادی و دموکراسی) وقتی بوضوح آشکار می‌شود که مفهوم مخالف هر کدام را معین کنیم؛ مفهوم مخالف دموکراسی عبارت است از حکومت مقتدر [خود رأی] و مفهوم مخالف آزادی، حکومت توتالیتر است. هیچ یک از این دو سیستم ضرورتاً نافی مخالف دیگری نیستند، یعنی دموکراسی می‌تواند دارای قوای توتالیتر باشد و از سوی دیگر حکومت مقتدری [خود رأی] را می‌توان تصور نمود که طبق اصول آزادی عمل می‌کند»<sup>(۲)</sup>

### تعارض روش‌های وصول به دموکراسی با مبانی

#### دموکراسی

منتقدین دموکراسی، «روح» و «ماده» دموکراسی را با

یکدیگر متعارض و متنافر می‌دانند. مسئله مشروعیت وسایل مورد استفاده برای رسیدن به هدف‌های مطلوب، که در واقع به مسئله حدود مفهوم «قانونیت» باز می‌گردد، از دیرباز موضوع بحث و جدل بوده و این پرسش مطرح می‌شده است که آیا برای وصول به هدف‌های عالی «دموکراتیک» می‌توان وسایلی به کاربرد یا راههایی در پیش گرفت که دموکراتیک نباشد؟

«سن ژوست» می‌گفت: «به دشمنان آزادی، آزادی ندهید.» امروزه نیز هر گونه تبلیغ سیاسی در جوامع غربی از همین اصل «سن ژوست» سرمشق می‌گیرد: «بسیاری از «لیبرال‌ها» آزادی بیان و عقیده را برای هرکسی به رسمیت می‌شناسند، تنها به این شرط که در مورد اصول ایدئولوژیکی معتاد و مألوف آنان رد و تردیدی پیش نیاید»<sup>(۳)</sup>

امروزه ملاحظه می‌شود که به تناوب در کشورهای لیبرال دموکراسی، نخبگان از شیوه‌های غیر دموکراتیک، آنارشستی و حتی فاشیستی و عوامفریبانه با بهره‌گیری از عناصر مدرن عصر ارتباطات در جهت وصول به حاکمیت سود می‌جویند. ناگفته نماند که فیلسوف پر آوازه لیبرال دموکراسی نیز با قایل شدن به اباحی‌گری معتقد است که دموکراسی را ولو با توسل به شیوه‌های زور و خشونت باید استوار نگاه داشت و این خود اجتماع نقیضین است و جای شکی باقی نمی‌گذارد که مقوله دموکراسی با تناقض‌های بسیاری روبرو است و از مسیر اصلی منحرف شده است.

پوپر می‌نویسد: «جامعه باز [دموکراسی] ممکن است نه تنها از جانب جباران و اقلیت‌ها بلکه از سوی اکثریت نیز آسیب ببیند. بنابراین به حق می‌توان در برابر اکثریت‌ها از جامعه باز و نهادهای آزاد دموکراتیک دفاع کرد. چه بسا مردم فریبان و مستبدینی که به شیوه‌های خاص خود اکثریت توده‌های مردم را همراه خویش ساخته و به نام حمایت مردمی، جامعه باز و نهادهای دموکراتیک را برده‌اند. البته شرط اصلی جامعه باز تساهل سیاسی است، با این حال تساهل نسبت به گروه‌هایی که ضد تساهل دموکراتیک هستند

۱ - وینست، پیشین، ص ۲۷۰.

۲ - موسی غنی نژاد، ظهور اندیشه آزادی و پیوند آن با اقتصاد سیاسی، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۰-۸۹، بهمن و اسفند ۷۳، ص ۱۳.

۳ - آلن دونوا، دموکراسی، حاکمیت مردم و پلورالیسم، ترجمه دکتر بزرگ نادر

زاد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۴-۷۳، ص ۲۸.

به بنیاد جامعه‌باز آسیب می‌رساند. بنابراین، در صورت لزوم و وجود تهدیدات خطیر، باید دشمنان تساهل و هواداران خشونت را سرکوب کرد.<sup>(۱)</sup>

### صوری بودن اصل تفکیک قوا در دموکراسی

دموکراسی‌های مدرن مدعی‌اند که یکی از اسلوب‌های اساسی که آزادی و برابری شهروندان را در مقابل هیمنه و قدرت دولت و حکومت حفظ می‌کند، اصل تفکیک قواست و آن مکانیسمی است که برای جلوگیری از بدل شدن حکومت اکثریت به دیکتاتوری و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت در نظر گرفته شده است.

منتقدین دموکراسی بر این ادعا بند که در عمل، اصل تفکیک قوا دو معضل را برای دموکراسی‌های غربی پیش آورده است. اول آنکه تقسیم کامل این سه قوه از یکدیگر عملاً امکان پذیر نیست و عملاً در رژیم‌هایی که گرایش بر این بوده که سه قوه کاملاً از یکدیگر منفک باشد اختلالات فراوانی بروز کرده و گاه نظام را فلج و دچار عدم کارایی نموده است. همچنین به طریق اولی، ایجاد موازنه کامل بین سه قوه امکان پذیر نیست و همیشه قدرت یکی از دو قوه مجریه و مقننه بر دیگری می‌چربد. به همین دلیل نیز تفاوت‌هایی بین دموکراسی‌های غربی در کشورهای مختلف بوجود آمده است. بسته به اینکه قوه مقننه بر قوه مجریه بچربد یا بالعکس، رژیم را پارلمانی یا ریاستی می‌نامند که هریک از آنها نیز معایبی دارد. به عنوان نمونه، عدم ثبات حکومتی در رژیم‌های پارلمانی مانند جمهوری سوم فرانسه، کشور را با مشکلاتی روبرو نمود، به همین دلیل در جمهوری پنجم فرانسه سعی شد که قوه مجریه را از تابعیت قوه مقننه برهانند که در نتیجه بر اقتدار قوه مجریه افزوده شد، به گونه‌ای که قوه مقننه از تجاوزات قوه مجریه، مصون نماند. همچنین اختیار انحلال مجلس یا مراجعه به همه پرسی از جمله مواردی است که وضع قوه مقننه را در مقابل قوه مجریه متزلزل می‌سازد.

دوم اینکه با وجود احزاب سیاسی و مسئله اکثریت، چگونه می‌توان قوای سه گانه را که همه در دست حزب حاکم قرار می‌گیرد از هم منفک دانست. برای مثال، در انگلستان که به نظام پارلمانی شهره است، برای مدتی اصل تفکیک قوا در عمل بی‌معنا بود. فقط در سالهای اخیر به دلیل قدرت گرفتن نسبی احزاب کوچک از یک طرف و افزایش ترمدهای حزبی از طرف دیگر مشاهده می‌شود که پارلمان می‌تواند حتی بر ضد حزب حاکم نیز وارد عمل شود.

### امکان خطاء و عدم صلاحیت اکثریت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی

به عقیده بعضی، خرده‌هایی که نقادان امروز به دموکراسی گرفته‌اند از یکی بیشتر نیست و آن انتقاد از «قانون اکثریت» است. این که هرکس با رأی برابر در امور دولت شرکت کند کار درستی به نظر می‌آید اما همین کار می‌تواند خطرناک هم جلوه کند، زیرا صلاحیت همه برابر نیست. به بیان ساده‌تر، این درست همان مخصصه‌ای است که کلیه دموکراسی‌ها گرفتار آن هستند. نتیجه مستقیم امر رأی‌گیری، در واقع به منزلهٔ اخذ تصمیم توسط اکثریت است. از این رو تصور این که مرجعیت و اقتدار (اتوریته) که امری کیفی است بتواند از اکثریت که امری کمی است صادر شود انسان را به حیرت می‌اندازد. «تن» در مقدمه کتاب «مبانی فرانسه معاصر» (۱۸۷۵) می‌نویسد: «ده میلیون نادان را که روی هم بگذارید یک دانا نمی‌شود». خطاها را که با هم جمع کنید حقیقتی از آن در نمی‌آید. کیفیت از کمیت صادر نمی‌شود و ارزش یک پدیده امری کمی نیست، بلکه کیفی است. دلیل و برهانی که اکثریت می‌آورد، الزاماً دلیل و برهان درست نیست. چرا باید خیال کرد که پر جمعیت‌ترین بخش یک جامعه، به صرف پر جمعیت‌تر بودن، بهترین بخش آن جامعه است؟

این گفته که اکثریت «حقیقت را می‌گوید»، به این معنا نیست که آدم واقعاً خیال کند تمایلات اکثریت مبتنی بر یک حقیقت «جهان‌پسند» است. این تصور که اکثریت حقیقت را می‌گوید، بلافاصله انتقاد دیگری را پیش می‌آورد دایر بر اینکه کمیت نه تنها کیفیت را نمی‌سازد بلکه اغلب، آن را ضایع می‌کند.

منتقدان می‌گویند که بهترین آدمها یا برگزیدگان، همیشه «در اقلیت» هستند و عدم صلاحیت صاحب اختیاران الزاماً ناشی از این است که «اکثریت شهروندان» آنها را انتخاب می‌کنند. «آندره تاپو» می‌نویسد: «نتیجه قانون اکثریت این می‌شود که قدرت به آدمهای فاقد صلاحیت داده شود...» و نیز می‌گوید: «اکثریت رأی دهندگان دعوت می‌شوند تا در باب مسائلی که از آن سر رشته ندارند اظهار نظر کنند.» «دوتوکویل» قضیه را با رهیافتی دینی

۱ - حسین بشیریه، واندیشه‌های لیبرال دموکراتیک، لیبرالیسم کارل پوپر، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۲ - ۱۰۱، بهمن و اسفند ۷۴، ص ۱۴.





می‌نگرد و می‌گوید که: «کفر آمیز و قبیح است قاعده‌ای که به موجب آن اکثریت مردم حق داشته باشند در امر کشورداری هر کاری که می‌خواهند بکنند.»

پس، می‌توان نتیجه گرفت که صلاحیت و بصیرت و تدبیر داشتن اکثر مردم در کار سیاست امری تردیدپذیر است و نمی‌توان بر صحت همیشگی آن تأکید نمود و اساساً قاعده اکثریت یک تکنیک از تکنیک‌های مختلف برای شناختن آراء مردم است و حتی اکثریت مردم و اراده مردم را نمی‌توان امر واحدی شمرد و اصل اکثریت متعارض با مفهوم دموکراسی است، چون خواه ناخواه در بسیاری از دموکراسی‌ها با به کرسی نشستن نظر اکثریت، نظرات اقلیت‌ها و حقوق آنها در مشارکت و تصمیم‌گیری سیاسی پایمال و یا تحدید و تقلیل می‌یابد.

### دموکراسی و امکان بروز استبداد اکثریت

در نقد دموکراسی گفته‌اند که استبداد دموکراتیک توده‌ها و افکار عمومی به همان اندازه با آزادی‌های فردی و جمعی تضاد دارد که استبداد فردی، زیرا تن دادن به نظر اکثریت متضمن خطر استبداد بالقوه است، از سوی دیگر دموکراسی، اندیشه «قدرت مطلقه» را دور نمی‌اندازد، فقط این نظریه را نمی‌پذیرد که قدرت وجه امتیاز یک نفر باشد. دموکراسی همچنین «قانون حاکمیت قوی‌تر» را منکر نمی‌شود، زیرا «اصل اکثریت» نوعی قانون است که حق را به طرف نیرومندتر می‌دهد. بنابراین، علت پیروی افراد از «اکثریت» الزاماً این نیست که اکثریت حق دارد و معرف حقیقت است بلکه به این علت است اکثریت زور بیشتری دارد.

«لارنس لاول» (۱۹۴۳-۱۸۵۶) از متفکرین معاصر دموکراسی از کسانی است که نگران خطرات ناشی از دموکراسی اکثریتی بر آرمان‌ها و اصول دموکراسی بود. به نظر او توانایی یک پادشاه بسیار کمتر از توانایی اکثریت مردم در ایجاد حکومت جبار و استبداد مطلق است، زیرا پادشاه همواره از واکنش افکار عمومی و احتمال شورش مردم در هراس است حال آنکه اکثریت مستبد خود را عین افکار عمومی و مظهر آن تلقی می‌کند. با این حال، لاول بر آن بود که دموکراسی به هر حال اعمال حاکمیت بوسیله توده مردم است و دموکراسی بدون این عنصر میان تهی می‌شود. دموکراسی چیزی بیش از صرف پاسداری و احترام به حقوق فردی است و عنصر مهمی از «قدرت مردمی» در آن وجود دارد. از همین رو وی هوادار دموکراسی مبتنی بر «اکثریت

مؤثر» و نه «اکثریت عددی یا کمی» بود. اکثریت مؤثر شامل کسانی است که در خصوص غایات حکومت آگاهی کامل و وحدت نظر داشته و یا اکثریت «جامعه سیاسی» را تشکیل می‌دهند. صرف کسب اکثریت عددی به حکام مشروعیت نمی‌بخشد. توده‌های گسیخته‌ای که فاقد آگاهی و علائق مشترک هستند حق اعمال کنترل و قدرت بر حکومت را ندارند.

«ارنست بارکر» (۱۹۶۰ - ۱۸۷۴) دیگر متفکر دموکراسی است که از دیدگاه اخلاقی به آن نگریسته و منتقد اصل اکثریت است. به نظر وی یکی از مناقشه‌انگیزترین اصول دموکراسی، اصل مزبور است، زیرا سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا اراده بخشی از مردم را باید عملاً به عنوان اراده کل مردم پذیرفت؟ به نظر او پاسخ نهایی مبتنی بر «استدلال زور و قدرت» است که اگرچه فرضی است اما پایه دموکراسی می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

### مصونیت ناپذیری دموکراسی از استبدادگرایی و

#### توتالیتریسیم

«آلن دوینوا» منتقد بزرگ دموکراسی می‌نویسد: «تضادی که محافل لیبرال بین دموکراسی و حکومت توتالیتر مشاهده می‌کنند به نظر مشکوک می‌آید.» تحقیقات اخیر [توسط تالمون و کلود پولن] با این که از زوایای گوناگون انجام شده است نشان می‌دهد که رگ و ریشه حکومت‌های توتالیتر جدید در همان ایدئولوژی‌ای قرار داد که دموکراسی‌های معاصر از آن بیرون آمده‌اند. این ایدئولوژی‌ها فلسفه مساوات طلبی و عقل‌گرایی خاص فلسفه روشن‌فکرانه قرن هیجدهم است. «تالمون» می‌نویسد: «در قرن هیجدهم در همان زمان که مقدمات دموکراسی از نوع لیبرال فراهم می‌شد، مقدمات جریان فکری دیگری هم به وجود می‌آمد که می‌توان آن را توتالیتر نامید. این دو شکل دموکراسی، زمانی از بدنه مشترک خود جدا شدند که مبنای مشترکشان به محل انقلاب کبیر فرانسه آزموده شد.» سرانجام، این نکته را هم نباید فراموش کرد که حکومت‌های توتالیتر صورت‌های گوناگون به خود می‌گیرند و هم شکل و همسانی و شباهتی که به تدریج در ممالک دموکراتیک لیبرال همه چیز را هم طراز می‌کند، خود یک نوع استبداد است که «توکویل» از آن وحشت

۱ - برای مطالعه بیشتر ر.ک به: نسل قدیم لیبرال دموکرات‌های قرن بیستم، پیشین، ص

داشت و خصوصیات و جنبه‌های توتالیتر آن دست کمی از سرکوبی مردم و اردوگاه‌های کار اجباری در رژیم‌های توتالیتر ندارد.

«پس باید متوجه این حقیقت بود که هیچ راه و رسم دموکراتیکی وجود ندارد که حکومت را در مقابل خودکامگی و استبداد صاحب اختیاران به طور قطع تضمین کند. همان طور که ارسطو می‌گفت، یک دولت مردم پناه می‌تواند به یک دولت ستمگر تبدیل شود. دیکتاتوری، خاص حکومت‌های سلطنتی و یا حکومت چند نفر آدم در نظام الیگارشیک نیست. دیکتاتوری نوعی بیماری یا فساد است که ظهور آن همیشه ممکن است و کلیه نظام‌های سیاسی را متساویاً ولی به اشکال متنوع تهدید می‌کند.»<sup>(۱)</sup> از سوی دیگر، تجربه نشان می‌دهد که رژیم‌های دموکراتیک هم می‌توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «آلن» می‌گفت: «دموکراسی که آنقدر به نظر (در تئوری) زیبا می‌آید، در عمل می‌تواند به چیزی هراس انگیز بدل شود.»<sup>(۲)</sup>

این دو راهی «دموکراسی یا دیکتاتوری» ممکن است اسباب حیرت شود. اما باید اذعان کرد که این حیرت، اساسی ندارد و تحصیل آزادی همیشه الزاماً با گسترش دموکراسی توأم نبوده است، به طوریکه «توکویل» نوشته است: «آزادی در زمان‌های گوناگون و به صورت‌های متفاوت بر مردم ظاهر شده است. آزادی هیچ وقت منحصرأ به یک وضع اجتماعی خاص مربوط نبوده و در جاهای دیگری غیر از رژیم دموکراتیک نیز دیده شده است. پس، آزادی خصوصیت متمایز دوره‌های رواج دموکراسی نیست.»<sup>(۳)</sup> یکی از نتایجی که آلن دوبنوا از این بحث می‌گیرد این است که اگر چه ممکن است دموکراسی یک نظام منفور باشد، اما نظام‌های سیاسی دیگر، بیش از دموکراسی کراهت دارند.

نتیجه این می‌شود که دموکراسی، دیگر «بهترین رژیم» به شمار نمی‌آید بلکه به عنوان «رژیم کم عیب و نقص‌تر» از آن یاد می‌شود.

### خطر فریب افکار و آراء عمومی و نفوذپذیری آن

اینکه رأی مردم در نظام دموکراسی تا چه حد تعیین کننده اصلی در عرصه‌های سیاسی است، جای جدل‌های فراوانی را باز می‌گذارد؛ مثلاً این سؤال به کرات طرح می‌شود که رأی مردم و نتیجه انتخابات تا چه اندازه منعکس کننده اراده واقعی مردم است؟ تبلیغات و درامان نبودن رأی دهندگان از خطر فریب و نفوذ، عضویت در ماشین‌های بزرگ سیاسی (اصطلاحی که «ماکس وبر» در مورد احزاب سیاسی

بکار می‌برد) و حق انتخاب محدود بین چند حزب، تا چه حد به فرد امکان می‌دهد خواست واقعی خود را از طریق رأی منعکس کند؟ این سوالی است که هنوز پاسخ قطعی بدان داده نشده است. علاوه بر آن، امروزه مسئله خودداری قشر بزرگی از شهروندان از شرکت در انتخابات نیز مطرح است.

### دموکراسی نخبه گرامانعی بر سر راه مشارکت واقعی مردم

وجود الیت‌های (نخبگان) سازمان یافته و نیرومند در دموکراسی‌های امروز، موانعی بر سر راه مشارکت واقعی عمومی در زندگی سیاسی به وجود آورده است تا جایی که برخی از نظریه پردازان معاصر (همانند رابرت دال)، دموکراسی را اصولاً چیزی بیش از تعدد و رقابت نخبگان به شمار نمی‌آورند. از دید وی «دیکتاتوری، حکومت یک اقلیت و دموکراسی یا پولیارشی، حکومت چند اقلیت است ...»<sup>(۴)</sup>

«ربرت میخلز» نیز با نظریه قانون الیگارشی آهنین به توصیف حکومت‌ها و از جمله نظام دموکراسی نخبه‌گرایی پرداخته و جوامع را محکوم به قبول حکومت «اقلیت متنفذ» دانسته است. کنترل الیت‌ها (نخبگان) بر تصمیم‌گیری سیاسی در دموکراسی معاصر مانع از توسعه برابری اجتماعی و اقتصادی نیز شده است. بدین سان، مفهوم قدیمی دموکراسی اکثریتی جای خود را به دموکراسی الیتمستی داده است. در دموکراسی نخبگان، آزادی فردی و حکومت اکثریت و برابری به عنوان درون‌نمایه دموکراسی کلاسیک، جای خود را به دموکراسی به عنوان روش و شیوه‌ای برای تشکیل رهبر سیاسی می‌دهد. پلورالیست‌های معاصر، دموکراسی را در عمل چیزی بیش از فعالیت و رقابت چندین الیت نمی‌دانند. آنان نظرات دموکرات‌های رادیکالی چون ژان ژاک روسو در این مورد که «صدای مردم صدای خداست» و «اقلیت همیشه اشتباه می‌کند» را ایده آلیستی می‌شمارند.

از دیدگاه دموکراسی نخبه‌گرای امروزی، دموکراسی نه حکومت اکثریت و توده‌ها بلکه حداکثر وسیله‌ای برای مشورت با اکثریت و حفظ منافع اقلیت‌هاست. فهم مردم برای رسیدگی به امور پیچیده کافی نیست؛ نقش آنان تنها

۱ - آلن دوبنوا، «مسئله دموکراسی»، پیشین، ص ۳۰.

۲ - همان.

3 - Toqueville - De La Democratie en Amerique. vol.3

calmane-Levy , 1888.P.161

۴ - حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۴) ص ۷۶.

## ◀ آیا برای ما تقلید کورکورانه از دموکراسی غربی رواست یا تأسی به اسلام عظیم الشان؟ اسلامی که به تعبیر امام خمینی (ره) از دموکراسی بالاتر است، همچنان که فرموده‌اند: «اسلام دموکراتیک نیست ولی از همه دموکراسی‌ها بالاتر است...»

باید رضایت دادن باشد نه حکومت کردن. دموکراسی از این دیدگاه وقتی تحقق می‌یابد که حکومت از خواست‌ها و تقاضاهای مستقیم توده‌های مردم مصون باشد.

بدین‌سان، نظریه‌پردازی درباره دموکراسی در قرن بیستم گرایش «ضد اکثریتی» پیدا کرده است. در واقع باید گفت که تجربه فاشیسم و بسیج توده‌ای در دوران دموکراسی بین دو جنگ جهانی، در این تحول در نظریه‌پردازی مؤثر بوده است. حتی در درون دموکراسی‌ها، توده‌ها هنوز خطری برای دموکراسی تلقی می‌شود، زیرا در دیدگاه پلورالیست‌ها، از آگاهی و تساهل و مدارای لازم برای زندگی دموکراتیک بهره‌مند نیستند و در گزینش‌های سیاسی خود شدیداً زیر تأثیر عوامل احساسی و غیر عقلانی قرار می‌گیرند.

به طور کلی در دموکراسی به عنوان تعدد و رقابت الیت‌ها، عناصر آرمانی و اخلاقی نظریه کلاسیک دموکراسی به عنوان عناصر واهی و اسطوره‌ای طرد می‌شود و در واقع شیوه «عملکرد» دموکراسی‌های موجود به عنوان «نظریه» دموکراسی پذیرفته می‌شود.

«براین اساس مشارکت اکثریت مردم در سیاست نه ممکن و نه مطلوب است. از یک سو پیچیدگی مسائل سیاسی در جامعه معاصر و گرایش فزاینده عامه به امور خصوصی، مشارکت سیاسی عامه مردم را ناممکن می‌سازد و از سوی دیگر چنین مشارکتی نامطلوب هم هست، زیرا تقاضاهای غیر قابل‌تحملی بر نظام سیاسی باز می‌کند و فضای زندگی سیاسی را با خیال و توهم در می‌آمیزد. پس دموکراسی حتی نیازمند قدری بی‌تفاوتی و انفعال از جانب توده‌هاست.»<sup>(۱)</sup>

### نشانه‌های بحران و انحطاط دموکراسی لیبرال در قرن بیستم

در سال‌های دهه ۱۹۶۰ کشور‌های پیشرفته صنعتی از جمله اغلب کشورهای اروپای غربی وارد مرحله‌ای از پیشرفت شدند که از دید هواداران لیبرال دموکراسی، دوران سعادت و رفاه اقتصادی، از نظر سیاسی دوران حکومت عقل، مدیریت، تخصص و پایان گرفتن تشنج‌های سیاسی-اجتماعی و از دید منتقدین لیبرال دموکراتیک، دوران اسارت و از خود بیگانگی انسان و در نتیجه بی‌تفاوتی انسان‌ها به مسائل سیاسی و امور عمومی و از بین رفتن مشارکت آگاهانه و بالتبع بوجی و زوال

درونی این نظام‌ها بود.

به گفته «والت روستو» (در سال ۱۹۸۵)، کشورهای صنعتی در حال ورود به عصری از فراوانی و رفاه هستند (عصر مصرف‌گرایی توده‌ها) که تمامی افراد از دست آوردهای صنعت بهره‌مند می‌شوند. وی می‌گفت آمریکا وارد این عصر شده است و کشورهای اروپای باختری و ژاپن در حال ورود به چنین عصری هستند. از ابتدای دهه شصت میلادی عناوین مختلفی برای این دوره بکار رفت مثل عصر وفور، جوامع ما بعد صنعتی، جامعه «تکنرونیک»<sup>(۲)</sup>.

«دانیل بل» برای جوامع ما بعد صنعتی پنج خصیصه بر می‌شمارد: توسعه اقتصاد خدماتی (بخش خدمات)، سلطه طبقه متخصص و تکنیسین، اهمیت دانش نظری به منزله منبع نوآوری، امکان توسعه فنی مستقل، ایجاد یک تکنولوژی فکری جدید. اما مختصات سیاسی-اجتماعی این جوامع را می‌توان در چارچوب سه موضوع بررسی کرد: پیشرفت اقتصادی و کاهش تشنج‌های سیاسی و عقیدتی، دیوانسالاری گسترش یافته، بی‌تفاوتی توده‌ها.

از آنجا که دو مورد اخیر بیشتر با موضوع این بحث (انحطاط دموکراسی)، مربوط است به تبیین آنها می‌پردازیم. کسانی که با گسترش دیوانسالاری در این عصر به تأثیرات مثبت آن اعتقاد دارند می‌گویند در این دوره، تکنیک، تخصص و دانش بیش از هر زمان دیگر به عنوان کلید قدرت مطرح است. به عبارت دیگر، جهش علوم و فنون، قدرت را به دست متخصصین و صاحبان فنون می‌سپارد و انقلابی در مدیریت شکل می‌گیرد و متخصصین جای کاست‌های سیاسی قدیم (اشراف و بورژواها) را می‌گیرند. ولی این امر چنان که اشاره شد منتقدانی نیز دارد که معتقدند توسعه بی‌رویه دستگاه‌های اداری باعث اسارت انسان می‌شود و او را به صورت پیچ و مهره‌های این ماشین عظیم در می‌آورد. انسان از خود بیگانه و تنها، تمامی حمیت‌های اجتماعی از جمله حساسیت خود نسبت به مسایل سیاسی را از دست می‌دهد.

۱ - حسین بشیریه، «اندیشه‌های لیبرال دموکراتیک»، پیشین، ص ۴۱.

در نتیجه، مشارکت افراد در امور سیاسی بسیار ضعیف و محدود یا بی محتوا و صوری خواهد بود و به بی تفاوتی توده‌ها می‌انجامد و آن تصویر وضعیتی است که غالب منتقدان از جوامع صنعتی به دست می‌دهند و در واقع همان است که «الکسی دو تکویل» گفته بود: «جمعیتی را می‌بینیم بی شمار از انسانهای مشابه و مساوی که بی‌وقفه به دور خود می‌چرخند تا لذت حقیرانه‌ای که روح آنها را نوازش می‌دهد به دست آورند. هر یک از آنها منزوی و به خود پیچیده و نسبت به سرنوشت دیگران بی‌تفاوت است.» روند «اتمی شدن»<sup>(۱)</sup> جوامع صنعتی و تنهایی انسان، نتیجه منطقی ایدئولوژی زدایی، رفاه و دیوانسالاری افراطی است.

شکی نیست که تحولات مذکور حتی اگر به میزان کمی هم صورت پذیرفته باشد بر نظام سیاسی اثرات نامطلوبی خواهد گذاشت. روال مکانیسم‌های سیاسی کلاسیک اولین اثر نامطلوب اینگونه تحولات است. طبعاً در مقابل سیطره دیوانسالاری از یک سو و بی‌تفاوتی توده‌ها از سوی دیگر، قدرت پارلمان به عنوان مظهر دموکراسی، کاهش می‌یابد. این امر تا حدی در کشورهای غربی مشاهده می‌شود که پارلمان کاری جز تصویب پیشنهادهای دولت ندارد. کم رنگ شدن یا از بین رفتن اپوزیسیون که نقش متعادل کننده حکومت را ایفا می‌کرد از آثار سوء دیگری است که از رفاه اقتصادی و ایدئولوژی زدایی منتج می‌شود و بالاخره احزاب مرزبندی‌های گذشته خود را از دست داده و به بنگاه‌های تجاری شباهت پیدا می‌کنند. این امر نیز به نوبه خود بر بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتی توده‌ها اثری مضاعف برجای می‌گذارد. در چنین وضعیتی که توده‌ها نسبت به سرنوشت خود بی‌علاقه باشند و دستگاه‌های اداری ماشین گونه شده‌اند، این خطر وجود دارد که فرد یا گروهی بتواند به آسانی قدرت را در دست بگیرد. همان طور که «کورن هوزر» معتقد است در جوامع «اتمی شده» زمینه ظهور توتالیتریزم بسیار مساعد است و «شوارتز نیرگ» امکان ظهور یک قدرت کاریزماتیک را در این جوامع غیر ممکن نمی‌داند. آنچه آشکارا در این جوامع به شخصی شدن قدرت کمک می‌کند، رادیو و تلویزیون است، چون این وسایل امکان نشر و آگهی صدا و سیمای رهبران کاریزماتیک را فراهم می‌سازند. در هر صورت وجود چنین وضعیتی زمینه‌های بحران‌های مختلف حکومت‌های لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و پاره‌ای از علائم انحطاط آنها را آشکار کرده است.

«امروزه با کاهش قدرت و نزول دولت‌های حمایت

کننده، مرگ تدریجی سوسیال دموکراسی و شبه سوسیال دموکراسی، بازگشت به خط مشی‌های لیبرال ارتدوکس و فروپاشی سوسیالیسم دولتی، صحنه تاریخی از فاعلان اجتماعی خالی است، نیروی تغییر آفرین ماهیتاً اقتصادی شده است، نیروهای اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و روشنگری دچار انحطاط گشته‌اند و قدرت تغییر آفرینی خود را از دست می‌دهند. پایان قرن بیستم به یک معنا مرحله فروپاشی بدون الگوی جایگزین است. بخش مهمی از کنترل‌های سیاست بر اقتصاد که به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک یا برای حفظ منافع گروه‌ها و طبقات شکل گرفته بود، در حالی منتفی شدن است. نتیجه، پرولتریزه شدن مجموعه وسیعی از انسانهاست. گسترش فقر، بی‌سربنایی، بیکاری و سرگردانی، احساس جدا ماندن و حاشیه‌ای شدن، نتیجه فحری سرمایه‌داری جهانی با کمترین محدودیت‌هاست. به راستی از چه روی الگوی اجتماعی دموکراتیک در حال فرو ریختن است؟»<sup>(۲)</sup> به نظر «هابر ماس»، بحران مشروعیت یا خلاء مشروعیت مهم‌ترین مسئله در جوامع مدرن است: «در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، بحران‌های اقتصادی و اداری - سیاسی عامل فروپاشی نخواهد بود بلکه بحران‌های مشروعیت و انگیزش که به هویت و همبستگی نظام اجتماعی بستگی پیدا می‌کند عامل اصلی فروپاشی نظم اجتماعی است.»<sup>(۳)</sup>

از سوی دیگر اعتقاد به نسبیّت اخلاق و انسان‌مداری، به وضعیت بحران‌های لیبرال دموکراسی دامن زده است. به قولی: «آنگاه که مردم باور خود را نسبت به اصول اخلاقی از دست بدهند یا به گفته «سورکین» وقتی تمدن‌ها از پویایی فرهنگی بازمانند دوران تباهی فرا رسند... [لذا] زوال دموکراسی و کاهش اعتبار دموکراسی غربی موضوعی نیست که منحصر به کشوری مانند ایتالیا باشد. امروزه، هم اصول دموکراسی لیبرال مورد تردید قرار گرفته و هم مشارکت مردم که یا دچار بی‌علاقگی می‌شوند یا تحت تأثیر عوامل غیر سیاسی مانند فوتبال، تبلیغات سینما و غیره، چهره‌های عمومی را بر چهره‌ها

1 - atomisation

۲ - پرویز بیران، ونگاهی به تحولات پایان قرن بیستم، اطلاعات سیاسی اقتصادی.

شماره ۱۰۲ - ۱۰۱، بهمن، اسفند ۱۳۷۴، ص ۷.

۳ - حسین بشیریه، هابر ماس: ونگرش انتقادی و نظریه تکاملی، اطلاعات سیاسی -

اقتصادی، شماره‌های ۷۴-۷۳، مهر و آبان ۷۴، ص ۱۲.

و نیروهای سیاسی ترجیح می‌دهند»<sup>(۱)</sup>

به نظر می‌رسد که ارزش «اعتماد» به عنوان یک سرمایه‌گران‌بهای اجتماعی و اقتصادی در جوامع غربی لیبرال رو به کاهش است، این در حالی است که بسیاری از متخصصان غربی در صدد احیای این ارزش در جوامع خود هستند. از جمله صاحب‌نظرانی که در این زمینه قلم زده‌اند فرانسویس فوکویاما (شارح نظریه خوشبینانه پایان تاریخ) است که در کتاب جدید خود به نام «اعتماد»، به تشریح ضرورت وجود «اعتماد» در لیبرال دموکراسی غربی پرداخته است. در واقع فوکویاما در صدد احیای ارزشی است که سالها پیش از جامعه غربی رخت بر بسته است.

آنچه اهمیت دارد این است که فوکویاما «بحران اعتماد» و کتاب با این عنوان را پس از ارائه نظریه و کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» می‌نگارد. نظریه پایان تاریخ، «لیبرال دموکراسی» را شکل نهایی و حکومت پیروز در جوامع بشری و نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و پایان تاریخ می‌داند! اما در کتاب «اعتماد» نگاه نویسنده نگاهی است درون‌نگرانه و همراه با آسیب‌شناسی و هشدار. ارزیابی‌های فوکویاما از جوامع غربی، بی‌تردید برای جهان سوم که به نسخه برداری کورکورانه از الگوهای غربی در شتابند، حائز اهمیت است. وی ضمن تأکید بر میانی فرهنگی، بر ضرورت ارتقاء روح کار جمعی، وجدان کاری، سطح اعتماد و روحیه مردم آمیزی خودجوش در جوامع لیبرال دموکراسی (بی‌وزنه آمریکا) پای فشرده و این موارد را رمز موفقیت‌های پایدار در جوامع بحران‌زده مزبور دانسته است.<sup>(۲)</sup>

### استنتاج

پژوهش‌حاضر تا حدود معتناهی ضعف‌ها و تعارض‌های نظری و عملی دموکراسی را عیان ساخت؛<sup>(۳)</sup> گرچه به هیچ وجه نیز منکر پاره‌ای از شایستگی‌های آن نیست. طرفداران دموکراسی نیز معترف به این معایب هستند ولی ادعا می‌کنند که اگرچه دموکراسی‌های غربی با تئوری دموکراسی محض فاصله زیادی دارند؛ دست کم به اهدافی که توده‌های مردم در طول تاریخ مدنظر داشته‌اند و به جامعه‌ای که انسان‌ها از نظر مادی و در آرزوی رسیدن به آن بوده‌اند نزدیک‌تر هستند. حتی اگر با خوشبینی این ادعا پذیرفته شود به هیچ وجه نمی‌توان الگوی بحران زده دموکراسی و تمامیت آن را به عنوان الگوی نهایی و برترین نظام سیاسی به شمار آورد و آن را برای کلیه نظام‌ها توصیه نمود و به قول «دوبتوا»: «اگر دموکراسی به معنای غربی آن ریشه در تاریخ و تشکیلات و

نهادهای سیاسی اروپا دارد و اگر دموکراسی لیبرال با اخلاق یهودی و مسیحی و نیز با فلسفه روشنگری اروپا در قرن هیجدهم عمیقاً مربوط است، پیاده کردن چنین نظامی در کشورهای جهان سوم را چگونه باید توجیه کرد»؛<sup>(۴)</sup>

نظامی که مبتنی بر مفهومی آشفته است و به تعبیر کارل کوهن - از مدافعین دموکراسی - «در نتیجه بی‌بند و باری لفظی، آشفتگی فکری، و حتی اندکی فریبکاری عمدی. اصطلاح «دموکراسی» تا حد زیادی معنی خود را از دست داده است. این اصطلاح، که در جهان سیاست تقریباً به هر چیزی اطلاق می‌شود، به جایی رسیده است که دیگر تقریباً هیچ معنایی ندارد.»<sup>(۵)</sup> کوهن، چاره معایب دموکراسی را نه در خوشبینی و نه در بدبینی بدان می‌بیند بلکه معتقد به تلاش برای بهبود و رفع معایب آن است.<sup>(۶)</sup>

در چنین حالتی، آیا برای ما تقلید کورکورانه از دموکراسی غربی رواست یا تأسی به اسلام عظیم‌الشان؟ اسلامی که به تعبیر امام خمینی علیه السلام از دموکراسی بالاتر است، همچنان که فرموده‌اند: «اسلام دموکراتیک نیست ولی از همه دموکراسی‌ها بالاتر است ...»<sup>(۷)</sup>

۱ - احمد تقیب‌زاده، «واکنش‌های سیاسی و نشانه‌های انحطاط دموکراسی در ایستالیا»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره‌های ۸۱-۸۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳ ص ۳۵.

۲ - برای اطلاع بیشتر ر.ک به: مجتبی امیری، «پایان تاریخ» و «بحران اعتماد» بازنشاسی اندیشه‌های فوکویاما، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۸-۹۷، مهر و آبان ۷۴، ص ۱۳.

۳ - از ناشایستگی‌های دموکراسی نیز چنین یاد شده است: حکمرانی جهالت، مظلویت ثروت، نبود حرکت اکثریت، تردید درباره اصل نمایندگی، سوءاستفاده از اصل برابری، آموزش مدنی نادرست دموکراسی؛ جلوگیری از پیشرفت علمی و هنری و ادبی مردم، تردید در ارزش اخلاقی دموکراسی، مخالفت با فردیت و آزادی، برتری منافع محلی بر منافع ملی، هزینه زیاد حکومت، حکمرانی عوام، بی‌ثباتی حکومت، تشویق مبارزه طبقاتی، سیاست‌حزبی‌شگرانه دموکراسی، پیچیده‌شدن تصمیم‌گیری سیاسی. (ر.ک به: عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چال اول ۱۳۷۳، ص ۳۱۱-۳۰۴ با تلخیص).

۴ - آلن دوبتوا، دموکراسی و حاکمیت مردم و پلورالیسم، پیشین، ص ۳۰.

۵ - کارل کوهن، دموکراسی، ترجمه فریبرز میجیدی (تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۷۳)، ص ۱۴.

۶ - ر.ک به: همان، ص ۴۱۷. ۷ - صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۰.